

نمایش در ایران

از بهرام بیضانی

نمایش در ایران داستانی

سابقه نمایشی ایران - با همه نامعلومیهای گوشه‌های آن - از قصه‌های بدو تاریخی شروع میشود. چند داستان بسیار قدیمی که شکل‌های تازه‌ترو دگرگون شده آنها بما رسیده، نکته‌هایی درباره دوا بزار ظاهراً نمایشی به همراه دارند، که برای برخی جالب توجه است: جامی که دنیا و آئینه‌ای که بخشی از دنیا را نشان میداده‌اند. و ما از همین‌جا شروع می‌کنیم: بخشی درباره دوا بزار داستانی؛ جام گیتی‌نمای، آئینه اسکندر.

عده‌ای گمان کرده‌اند که این دوا بزار دارای خواصی برای نمایشهای «نوری - Optique» بوده‌اند. و گویند تصاویر، یا سایه‌های تصاویری را بهر حال نشان میداده است. این اندیشه که متکی بر گفته‌های پیشینیان است حتی بین مورخان و ناقدان هم بسیار جدی بیان شده است، تا آنجا که

« کوانکا - Cuenca » مورخ اسپانیائی فیلم در کتابش « تاریخ سینما - Historia del Ciné » (جلد اول - چاپ مادرید - ۱۹۴۸) حتی نامی هم برای این نمایش نوری قائل شده و گفته است: « از ایران هنری بنام « لکانومانیکا - Lecanomanica » که طرز نمایش دادن تصاویر در یک جام است می آید^۱ ».

البته نمیدانیم کوانکا بنا بر چه مأخذی چنین چیزی را نوشته و خصوصاً عنوان لکانومانیکارا از کجا آورده است، ولی بهر صورت لازم میدانیم که این جام و آن آئینه را کمی بررسی کنیم.

جام گیتی نمای

ادیبانی که ازدورترین ایام تادوره معاصر در آثارشان مطالبی راجع به جام گیتی نمای آورده اند، همه نقطه نظرهای ادبی داشته اند، نه تحقیقی، ولی باز هم چند نفری از آنها بر اساس قول گذشتگان یا درک خود آنرا تشریح کرده اند، یا جستجویی برای شناختن آن داشته اند، و شاید بتوان از خلال نوشته های آنها تا حدی به چگونگی این ابزار پی برد.

همچنین در سالهای اخیر محققانی که مطالب جالب و جامعی در مورد این جام گردآوری کرده و انتشار داده است، آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران است، که مطالب فوق را یکبار در کتاب « مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی - ۱۳۲۶^۱ » و یکبار در « مجله دانش - ۱۳۲۸^۲ » منتشر ساخته اند، و ما طبعاً در گردآوری شواهد مطالب زیر از دو نوشته فوق هم استفاده کرده ایم. بهر حال به بردازیم به بیان نتایجی که تاکنون از مقایسه نوشته های در باره جام بدست آورده ایم:

- جامی که می گویند دنیا را نشان میداده بوده دارای نامهای گوناگون است، و میشود نامهایش را با آسانی بدو دسته بخش کرد، نامهایی که صفت

۱ - نقل از مقاله: جام جم، فانوس خیال، سایه و خیمه شب بازی در ایران - نوشته فرخ غفاری - در مجله: فیلم و زندگی (شماره پنجم - ۱۳۳۹)

۲ - چاپ اول (انتشارات دانشگاه) تحت عنوان جام جم (ص ۵۳۲ تا ۵۳۶)

۳ - سال اول، شماره ششم، مقاله: جام چهار نما (ص ۳۰۰ تا ۳۰۷)

آنها میرسانند و چنین اند: جام جهان نما^۴، جام جهان بین^۵، آئینه گیتی نمای^۶، جام گیتی نمای^۷، و جام جهان آرا که از اصطلاحات شعرای پارسی گوی هند است.

دسته دیگر نامهای جام نامهایست که نسبت آن را - به دارنده اش - تعیین می کند، و عبارت از اینهاست: جام جم^۸، جام جمشید^۹، جام فریدون^{۱۰}، جام فرعون^{۱۱}، جام کسری^{۱۲}، جام کیخسرو^{۱۳}، جام اسکندر^{۱۴}. همچنین

۴- ز ملك تا ملكوتش حجاب بردارند
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
(حافظ)

۵- گفتم ای مستند جم جام جهان بینت کو
گفت افسوس که آن دولت بیدار بغفت
(حافظ)

۶- داشت شاه آئینه گیتی نمای
برده ز اسرار همه گیتی گشای
(جامی - سلمان و ابسال)

۷- بخواهم من آن جام گیتی نمای
شوم پیش بزدان، بیاشم بیای
(فردوسی)

۸- بستیم و بلندیم و زیادیم و کمیم
آئینه زنگ خورده و جام جمیم
(خیام)

۹- بدین تخت روان با جام جمشید
سلطانی بر آمد نام خورشید
(نظامی - خسرو شیرین)

۱۰- هست در دست چیت جام فریدون راستی
هر چه زانسو میستانی، از کرم زین سو بیخش
(امیر خسرو)

۱۱- ساعتی گوی بساقی جام فرعون بد
لحظه ای گوی به مطرب صوت موسیقی بیار
(امیر معزی)

۱۲- جهان ز پرتو روی تو جام کسری شد
فلك ز نغمه لطف تو گوی عنبر گشت
(کمال الدین اسمعیل)

بنابگفته فرهنگها جام کیخسروانی، و آئینه سلیمان هم خوانده شده است، ولی ما هنوز شواهدی برای این دو نام بدست نیاورده‌ایم. بهر حال بین نامهای دسته دوم نسبت جام به کیخسرو صحیح‌تر و نسبت آن به جمشید مشهورتر است، بقیه انتسابها را تنوع جویی شعراء یا ضرورت- های شعری بوجود آورده است.^{۱۵}

۱۳- همیشه رای تو روشن، همیشه عزم تو محکم
یکی چون جام کیخسرو، یکی چون سدا اسکندر
(میزی نیشاپوری)

۱۴- عمر جاویدان نکرده جمع با فرماندهی
آب خضر از جام اسکندر کشیدن مشکل است
(صائب)

- و جام اسکندر و اسکندری هم خوانده شده است:
گر بشت همچو آینه بر زر شود ترا
کجکول فقر جام سکندر شود ترا
(ملایبغودی جامی)
چو رخ تایی از جام اسکندری کند خضر ساقی بآن رهبری
(طغرا)

- شواهد بالا را اغلب از فرهنگها - خصوصاً فرهنگهای فارسی تألیف نویسندگان هند - گرفته‌ایم، و چنانکه می بینیم دوسه بیت میان آنها هست که جام مذکور در این ابیات میتواند جام شراب باشد.

۱۵- درمآخذ ما قدیمیترین کسی که به داشتن جام گیتی نام برده شده، کیخسرو است که شاهی داستانی بوده، فردوسی در شاهنامه نخستین بار در بیان یافتن کیخسرو بیژن را در جام (داستان بیژن بامنیزه) به آن اشاره می کند، کیخسرو به کیو (پدر بیژن) گوید:

بمان تا بیاید مه فرودین	که بفروزد اندر جهان هوردین.
بخواهم من آن جام گیتی نمای	شوم پیش یزدان بیاشم بیای
کجا هفت کشور بدو انسدا	به بینم پرو بوم هر کشورا ...
بگویم ترا هر کجا بیژن است	بجام این سخن مر مراروشن است

- اینهاست آنچه که می گویند جام گیتی نمای نشان میداده است ؛
فردوسی بر اساس مآخذش که همه نوشته های قدیمی بوده است - از
زبان کیخسرو (در داستان بیژن بامنیزه) - میگوید:

و در هیچ مآخذ قدیمی ذکر انتساب جام گیتی نمای به جم (جمشید) نرفته است .
اما اینکه چرا این جام بعدها به جمشید نسبت داده شده، ظاهراً از آن جهت است که
چون (بنا بر گفته داستانهای قدیم - و اینجا از زبان صاحب قیامت اللغات) : « جمشیدجام
(شراب) را احداث نموده » بوده است - و جام شراب بنام او مشهور بوده ، پس
طبیعی است که مدتها دو انتساب « جام (شراب) جم » و « جام (گیتی نمای) کیخسرو »
بین مردم رواج داشته . برای نمونه در این شعر از فخرالدین اسمعذگر گانی :

جام کیخسرو بکف داریم ، پس زبید که ما

دمبدم در بزم وصل یار جام جم ز نیم

مقصود گوینده از جام جم، جام شراب بوده است . از سوی دیگر این شعر
گواهی است بر آنکه در زمان شاعرش دو انتساب بالا در بین مردم بوده، معلوم میشود
که بعدها موجب خلط و اشتباه شده. نظامی با وجود این شعر :

بدین تخت روان با جام جمشید سلطانی بر آمد نام خورشید

که در آن جام جمشید به جام شراب هم قابل تعبیر است، ابیاتی دارد که معلوم می کند
جام گیتی نمای را از کیخسرو می دانسته است ، مانند :

چو کیخسرو هفت کشور تو می ولایت ستان سکندر تو می

در آینه و جام آن هر دو شاه چنان به که به بینی از هر دوراه

(شرفنامه)

از طرفی در همین شرفنامه نظامی به صراحت می گوید که اسکندر به غار کیخسرو

رفت و جام گیتی نمای را آنجا یافت .

پس ثابت میشود که لا اقل تا اوایل قرن هفتم که هنگام مرگ نظامی (حدود
۶۱۵ هـ) است، جام گیتی نمای هنوز منسوب به کیخسرو بوده است، و در همین روزهاست
که خیام در شمری - اگر از او باشد - آنرا به جمشید نسبت می دهد :

ما نیم که اصل شادی و کان فیمیم سرمایه داریم و نهاد ستیم

پستیم و بلندیم و زیادیم و کمیم آئینه زنگ خورده و جام جیم

در این شعر دیگر جام جم، جام شراب نیست . چون خیام هنگام شمردن اضداد،
جام را (که همه چیزی را نشان میداده) در مقابل آئینه زنگ خورده (که چیزی نشان
نمی دهد) آورده است .

کجاهفت کشور به او [جام] اندرا
 پس آن جام بر کف نهاد و بدید
 ز کار و نشان سپهر بلند
 ز ماهی بجام اندرون تا بره
 چه کیوان، چه هر مز، چه بهرام و شیر
 همه بود نیها بسدو اندرا
 بهر هفت کشور همی بشگرید
 سوی کشور گرگساران رسید
 به بینم برو بوم هر کشورا ...
 درو هفت کشور همی بشگرید
 همه کرد پیدا چه و چون و چند
 نگاریده پیکر بدو یکسره
 چه مهر و چه ماه و چه ناهید و تیر
 بدیدی جهاندار افسونگرا
 که آید ز بیژن نشانی بدید
 بفرمان بزدان مر او را بدید ...
 که معلوم میدارد جام، جز جهان ما، صور و اشکال فلکی را هم نشان
 میداده است:

حافظ جانی گوید:

دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست

و نذران آینه [= جام] صد گونه تماشا میگرد

که معلوم میکند در آینه نگاه میکرده اند و جای دیگر آورده:

همچو جم جرعه ما کش که ز سر دو جهان

پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

پس او هم معتقد بوده است که جام، بینندگان را از بسیاری چیزها

آگاه میکرده است.

او حدی مراغهای هم فکر میکرده است که نقش کل را در آن رقم

زده اند، در مقدمه مثنوی «جام جم» گوید:

نام این نامه «جام جم» کردم و ندر و نقش کل رقم کردم

شبستری در «کنز الحقایق» گوید جام همه چیز را نشان میداده است:

یکی جم نام وقتی پادشا بود

که جامی داشت کان گیتی نما بود

۱۶ - بیت بلافاصله بعد از این شعر معلوم میکند که آینه همان جام گیتی نمای

است:

گفتم این جام جهان بین (= آینه) بتو کی داد حکیم؟

گفت آنروز که این گنبد مینا میگرد

بصنعت کرده بودندش چنان راست

که بیدامیشد ازوی هرچه میخواست

هر آن نیک و بدی کاندر جهان بود

در آن جام از صفای آن نشان بود

همچنین جامی در «سلامان و ابسال» (آگاه شدن شاه از سلامان و

خبر نیافتن از وی و آئینه گیتی نمای را کار فرمودن و حال وی دانستن)

گوید:

گفت از هر جا خبر جستند باز

داشت شاه آئینه ای گیتی نمای

چون دل عارف نبود از وی نهان

گفت کان آئینه افتادش نظر

هر دورا عشرت کنان در پیشه دید

پس جهات دید جام - بنا بر این داستانهای شیرینی که قدمای مادر باب

آن گفته اند - نامحدود بوده است.

چطور؟

- برای دریافتن چگونگی این جام عده ای اندیشه های کردند و نتایجی

بدست آوردند. «سنائی در «طریق التحقیق» آنرا در مرتبه دل استعمال

کرده و عطار در «الهی نامه» آنرا به فواد تعبیر آورده^{۱۷}، ولی نظامی

در شرحنامه آنرا صاحب اعداد ورقومی دانسته و گفته که رومیان اصطراب

را از روی آن ساختند. اینطور که اسکندر:

بلیناس فرزانه را پیش خواند

نظر خواست از وی در آیین جام

چو دانا نظر کرد در جام ژرف

بدان جام از آنجا که پیوند بود

تماشای آن خط بسی ساختند

شاه و به فرزانه اوستاد

به نزدیک جام جهان بین نشانند

که تا راز او باز جوید تمام

رقمهای او خواند حرفاً بحرف

مسلسل کشیده خطی چند بود

حسابی نهان بود بشناختند

عدد های خط را گرفتند یاد

سرانجام چون شاه از آن مرزوبوم گراينده شد سوی اقليم روم
سطرلاب دوری که فرزانه ساخت بر آيين آن جام شاهانه ساخت
شیخ محمود شبستری در کنز الحقایق سابق الذکر^{۱۸} یکجا میگوید
ابزاری بود که دانشمندان ساخته بودند و گاه کارش نقصان میگرفت و آنرا
تعمیر میکردند :

بصنعت کرده بودندش چنان راست
که پیدا میشد از وی هرچه میخواست
چو وقتی تیره جام از زنگ گشتی
شہ گیتی از آن دلنگ گشتی
بفرمودی که دانایان این فن
بسکردندی بعلمش بساز روشن
و جای دیگر تعبیراتی را که دیگران از آن کردند یاد می کند و سپس
عقیده خود را می گوید:

حکیمی گفت جام آب بود آن
منجم گفت اسطرلاب بود آن^{۱۸}

دگر يك گفت بود آینه ای راست^{۱۹}
چنان روشن که میدید آنچه میخواست

بسی گفتند هر نوعی از اینها
پوشگاه علوم نبود آن جام چه جز نفس دانسا

چو انسان گشت اندر نفس کامل
شود بسر کل موجودات شامل

حقیقت دان اگر چه آدم است او
چو عارف شد بخود جام جم است او^{۲۰}

۱۸ - دیدیم که نظامی هم آنرا اسطرلاب میدانسته ، همچنین رجوع شود
به فرهنگهای پارسی، خصوصاً غیث اللغات

۱۹ - دیدیم که جامی هم آنرا آینه ای میدانسته که گیتی را مینموده. حافظ نیز در
مصرع: « و تندر آن آینه صدگونه تماشا میکرد » آنرا آینه خوانده است.

جز تعبیرات بالا باید گفت که « برخی از متأخران آنرا بکره جغرافیائی تعبیر کرده اند، و بعض دیگر آنرا قطب‌نمای احکامی گفته اند »^{۲۱}.

يك نظریه در باره چگونگی جام گیتی نمای: بنظر من همانطور که فالگیر قهوه بانظر کردن در بازمانده يك ظرف قهوه مسائل را پیش بینی یاغیب گوئی می کند، همچنین در دوره باستان کسی که به سببی (شاید دارا بودن هوش بیشتر) توانسته بود امتیاز طبقاتی خاصی (مثل ریاست قبیله، یا جادوگر آن، و غیره) بدست آورد، با نگرستن در يك ظرف - که شاید مایعی هم در آن بوده - حدسیاتی میزده و پیشگوئی‌هایی (البته با توجه به - قرائن طبیعی و استنتاج هوشیارانه) میکرده است^{۲۲}. بدیهی است که این

۲۰ - همچنانکه دیدیم جامی هم جام گیتی‌نمای را به دل عارف - که از همه چیز آگاهست - تشبیه کرده است :

چون دل عارف نبود از وی نهان هیچ حالی از بد و نیک جهان
دکتر معین گوید: « ریاض العارفین (س ۴۰) نیز جام جهان‌نما را بانسان تعبیر آورده » (مزدیسنا)

۲۱ - مقاله : جام جهان‌نما

۲۲ - فردوسی گوید که کیخسرو افسونگر و جادوگر بوده که اینهارا میدیده:

همه بودندیها بدو اندرا بدیدی جهاندار افسونگر
و درویش بعد آنرا کمی مذهبی تر کرده است، و گوید شاه بفرمان خداوند این

تصاویر را میدیده است: *شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
سوی کشور گرگسازان رسید بفرمان یزدان مر او را بدید

- حافظ هم گوید پیرمغان که در جام مینگریسته مؤید به تأیید الهی بوده، و اصولاً شاید با همین تأیید نظر بوده که چیزهایی را (اگر واقماً چیزی در جام مییافته) میدیده است.

مشکل خویش بر پیر مغان بر دم دوش
کاو بتأیید نظر حمل معما میکرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و ندر آن آینه صدگونه تماشا میکرد
گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
گفت آنروز که این کنبه مینا میکرد

شخص نه تنها برای حفظ امتیاز طبقاتی خود سر کارش را پنهان نمیکرده است، بلکه برای تزئین آن، بر تشریفات آن هم می افزوده.

از سوی دیگر ذهن مردم عوام - مثل امروز - نمی توانست پیش بینی - های آن مرد را از جنبه چگونگی صحت آن تعبیر کند (خود او در جام نظر میکرد و چیزی نمیدید)، پس در نقل داستانهای سینه به سینه بتدریج و طی قرون این داستان را بزرگتر کرد؛ چون پیشگو - ظاهراً با نظر کردن در جام، همه مسائل افراد محیط کوچکش را حل میکرد و از همه عالم خبر میداد (طبیعی است که مردان قبیله همه عالم را ندیده بودند تا بر است یا دروغ بودن گفته او پی برند)، پس در افسانه ها گفته شد که همه عالم در جام پیداست، و چون خود در جام چیزی نمیدیدند، پس شأن تماشای آنرا به شخصی فوق خود و بتدریج بعنوان موهبتی آسمانی به شاهان نسبت دادند. تشریفات آنکه مرد فالگیر برای تماشای در جام بکار میرد نیز در نقل داستان باقی ماند؛ شاه باید در موقع خاصی (شاهنامه گوید : جشن نوروز^{۲۳}) پس از نیایش و

واصولا اگر بتوان بوسیله خلوص نفس و روشنی ذات در پیاله عکس بار را دید، پس با همان طراوت در جام و آینه هم میتوان تصاویری را دید. بهر حال حافظ هم چنین کار را منوط به تأییدات آسمانی میدانند و این - البته - جانشین همان امتیازاتی است که کفتم جادوگر قبیله داشته است. جای دیگر هم حافظ پاکی دل را لازمه این کار میدانند:

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد

ز خانی که دمی کم شود چه غم دارد

۲۳ - از شاهنامه، همان بخش بیژن و منبزه:

که بفرورد اندر جهان هوردین	بمان تا بیاید مه فرودین
ابر سر همی گل نشانند باد	بدانکه که از گل شود باغ شاد
هوا بر گلان زار بخروشدا	زمین چادر سبز در پوشدا
پرستش که فرمود بزدان ما	بهرمز شود پاک فرمان ما
شوم پیش بزدان بیاشم بیای..	بخوام من آن جام کیتی نمای
بدان جام فرخ نیاز آمدش	چو نوروز خرم فراز آمدش

برای دیدن متن کامل این بخش رجوع شود به « داستان بیژن و منبزه » در شاهنامه.

نذر^{۲۴}، بجام بنگرد^{۲۵}. به نظریه بالا فرض دیگری را هم میتوان افزود و آن اینست: همچنانکه در قرون وسطی جادوگران و شعبده بازان (در اروپا) يك «گوی بلورین - Boule de Cristal» داشتند که در معرض نورها و رنگهای متفاوت، در آن رنگها و نورهای گوناگون منعکس میشد، و جادوگر نیمی با تغییرات رنگین بلور، و نیمی با سحر کلام و تلقین بتماشایگران القاء میکرد که چیزهایی را که او بر می شمارد در گوی می بینند، همانطور شاید جام جهان بین چیزی شبیه آن بوده، و گوینده به تماشاگران القاء میکرد. است که واقعاً چیزهایی در آن شبه گوی پیدا است، و بعدها و بعدها این داستان بزرگ و بزرگتر شده است تا جام جهان بین شده.

آینه اسکندر

« بقول فرهنگ نویسان: نام آینه ایست که بجهت آگاهی از حال فرنگ بر سر مناره اسکندریه [بمصر] نهاده بوده است، و کشتیهای دریا از صدمیل راه در آینه دیده میشده و آن مناره را اسکندر بدستیاری ارسطو بنا کرده بود، و از غفلت پاسبانان فرنگیان فرصت یافته، آینه در آب افکندند و اسکندریه را بر هم زدند، و ارسطو بفسون و اعداد آنرا از قعر بر آورد. »
 انتهی

۲۴ - باز هم از شاهنامه - دنباله همان بخش :
 بیامد بیوشید روی قهای
 خروشید پیش جهان آفرین
 یدان تا بود پیش یزدان بیای
 برخشند بر چند کرد آفرین
 وز اهریمن بد کنش دادخواست
 به سز بر نهاد آن کیانی کلاه
 درو هفت کشور همی بنگرید...

بطوری که می بینیم با وجود اختصارش، باز هم تا حدودی مراسم در جام نگرستن را شرح داده است.

۲۵ - راز قبول چنین وهمی در بشر باستان میتواند این باشد که چون جامها و ظرفهای پر نقش و تصویر آن عهد را میساخته و میدیده است (در عصر ما موزهها از این ظرفها پر است) ، پس میتواند قبول کند که جامی وجود داشته باشد (بانوجه بجهان شناخته کوچک او) حاوی تصاویری از همه جهان.

چشمه خضر ساز لب از لب جام گوهری

کز ظلمات بحر جست آینه سکندری

خاقانی ۲۶ <

شرح بالا جامع گفته‌های عجیب فرهنگ‌نویسان پارسی در مورد آینه اسکندری است. و اصولاً این آینه اسکندر یا اسکندری که برخی گمان کرده‌اند همان جام جم است^{۲۷} داستان پیدایش شگفتی دارد؛ ظاهراً ایرانیان شنیده بودند که در اسکندریه مناره بلندیست، که بر فراز آن برای راهنمایی کشتی‌ها، آتش روشن نگه میدارند. اما به روز - که آتش زیر نور خورشید دیده نمی‌شود - آینه خوب صیقلی شده بزرگی بکار می‌برند و با آن نور خورشید را برمیگردانند و به کشتی‌ها بانور آینه علامت میدهند. و کشتی‌ها بشب با نور آتش و بروز بانور آینه راه را می‌یابند. ایرانیان این داستان را شنیده بودند، و برایشان بسیار جالب بود.

بعدها زیر عنوان «تقالی» خواهیم دید که از اوایل قرن ششم بعد (و نیز عصر صفویه) دوره رواج داستانهای مربوط به عجایب کارهای اسکندر است؛ و کسانی که موضوع مناره اسکندریه را شنیده بودند، ذهن آماده‌ای برای تغییر دادن تدریجی آن داشتند. آنها با خود فکر کردند که چون اسکندر اسکندریه را ساخته است (؟)، پس مناره اسکندریه هم از ساخته.

۲۶ - فرهنگ دهخدا. ذیل آینه سکندری

۲۷ - حافظ گوید: آینه سکندر جام جم است بنگر...

۲۸ - این مناره هیچ ربطی به اسکندر ندارد، در زمان «بطلمیوس دوم»

Ptolemy II «ملقب به» فیلادلفوس - Philadelphus «(سالهای شاهی بین ۲۸۵ تا ۲۴۶ ق م) بوسیله معمار یونانی مرسوم به «سوستراتوس - Sostratus» (ونه ارسطو) بنا شد. بهتر است بجای مناره (مناره یعنی جای آتش، و بلندی که بر فراز آن آتش نهند - برای راهنمایی گذرندگان - است. ولی از آن رو که امروز مورد چنین استفاده‌ای واقع نمیشود، کم کم این کلمه در انتقال معنی خاصیت آتشدان بودن خود را از دست داده، و از آن تنها ستون میان تپه بلند بنظر شتونده میرسد) چراغ دریایی یا راهنمای دریایی بگوئیم، تا معادل‌های زنده‌تری برای «فاروس - Pharos (چراغخانه - Lighthouse)» بدست آورده باشیم.

های اوست ۲۸، و مسلماً کسی که در این کار با او کمک کرده، استادش ارسطو بوده است.^{۲۹}

از طرفی در ذهن مردم داستان انتساب جام کیتی نمای به اسکندر^{۳۰} و اصولاً کیتی نمایی جام، با داستان آینه مناره (منسوب به اسکندر) مخلوط شد و کم کم موضوع باین شکل تغییر پیدا کرد که بجای آنکه گفته شود: نور آینه از صد میل راه در کشتی‌ها دیده میشود، گفته شد: کشتی‌ها از صد میل راه در آینه دیده میشود^{۳۱}. بگذریم.

چنانکه دیدیم از زمان خاقانی (مرگ حدود ۵۹۵ هـ) آینه اسکندری مشهور بوده است. ولی خاقانی و حتی نظامی - که کتاب بزرگی درباره اسکندر دارد - آینه‌ها را تشریح نمی‌کنند. تنها در دو شعر نظامی (در شرفنامه) می‌بینیم که آنرا کنار جام کبخیسرو گذاشته است:

چو کبخیسرو هفت کشور توئی ولایت ستان سکندر توئی

در آینه و جام آن هر دو شاه همان به که به بینی از هر دو راه

همچنانکه حافظ در شعری آینه اسکندر را همان (یا مانند) جام جم دانسته است: «آینه اسکندر جام جم است بنگر...» اما از مصرع بعدی همین

۲۹ - «و آینه اسکندری آینه بود از هنرهای ارسطو...» - برهان قاطع - ارسطو بدون آنکه خود بداند آینه دیگری نیز برای اسکندر ساخته بود، و آن آینه‌ای بود که برای دفع ماب قهقهه (که هر کس او را میدید آنقدر می‌خندید تا میمرد) ساخت، و در برابر او قرار داد، و مار را بسر نوشت قربانیان خود دچار کرد. به کتاب «اسکندرنامه» از داستانهای عامیانه رجوع شود.

۳۰ - که شواهد آن در بحث «جام کیتی» گذشت.

۳۱ - فرهنگ نویسندگان فارسی هم این اشتباهات را بهمین شکل در فرهنگهای خود وارد کرده‌اند. در نتیجه مثلاً چنین خط‌سیری برای «جام کیتی» بوجود آمد: جام جهان را نمایش میداده است، آینه برخی از جهان را، آینه بر مناره بوده است، و مناره در اسکندریه، پس جام کیتی نمای همان مناره است. نتیجه مخلوط بودن افسانه و واقعیت در فرهنگهای فارسی است اگر «فرانسیس جانسن - Johnson» هم در فرهنگ لغات فارسی به انگلیسی خود مینویسد: «جام جم یا جام جمشید آینه‌ای که جهانرا نمایش میداد، و مجازاً مناره و بخصوص مناره اسکندریه را گفته‌اند»!

بیت معلوم میشود حافظ معتقد نبوده که این آینه‌ایست در اسکندریه برای اطلاع از احوال فرنگ، و گوید آینه‌ای بوده است که اسکندر (در ایران) برای اطلاع از احوال (سپاهیان) دارا (هنگامی که رو بروی یکدیگر صف‌آرایی کرده بودند؟) بکار برده است:

آینه سکندر، جام جم است بنگر
تا بر تو عرضه دارد، احوال ملک دارا
پس آنرا آینه‌ای از اسکندریه نمی‌دانسته، وجهات دید آنرا محدود وصف کرده است.

یادداشت‌هایی برای این فصل

درباره جشنهای ایران باستان
در مراسم جشنها و سوگواریهای ایران قدیم البته
- مثل هر جای دیگر - برخی جنبه‌های نمایشی وجود
داشته، و کم و بیش هم از طرف نویسندگان باین
موضوع اشاره شده است، با اینهمه چگونگی این تظاهرات نمایشی بر ما
معلوم نشده، و اگر کسی مطلبی در این باره نوشته، اساس آن نوشته،
بر حدس و قرینه بوده است. از طرفی ضمن جستجوهای خود، چند برگه در
زمینه این جنبه‌ها بدست آورده‌ایم که لازمست از آنها یاد کنیم:
- در بحث ایران هخامنشی یادی از « جشن بر نشستن کوسه » کردیم،
که روایت‌کننده اصلی آن، آنرا به عصر پارسیان (= معمولا هخامنشیان)
رسانده بود. چنین مدرکی را پیش از او بوریحان بیرونی در «التفهیم لاوائل
الصناعت النجیم» بدست داده است و آنرا متعلق به عصر خسروان (= معمولا
ساسانیان) دانسته، و گفته است که نظیر این مراسم در دوره او (تألیف
کتاب ۴۲۰ هـ) در شیراز اجرا میشده: « آذرماه بروزگار خسروان اول
بهار بوده است، و به نخستین روزی از وی - از بهر فال - مردی پیامد کوسه،

بر نشسته بر خری، و بدست کلاغی گرفته، و به باد بیزن خویشتن باد همی زدی و زمستانرا وداع همیکردی، و ز مردمان بدان چیزی یافتی. و بزمانه ما بشیر از همین کرده اند، و ضربیت پذیرفته از عامل، تا هر چه ستاند از بامداد تا نیمروز بضربیت دهد، و تا نماز دیگر از بهر خویشتن را بستاند، و اگر از پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورد از هر کسی^۱.

ما هنوز نمیدانیم که این کوسه چرا کلاغی را بدست می گرفته، ولی گمان میرود که کلاغ در این بازی مظهر زمستان بوده است.

شرح بالا بصورتی کمی متفاوت در «عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات» تألیف عمادالدین ذکریای محمود قزوینی (مرگ حدود ۶۸۰ هـ) آمده است^۲: «روز اول از آذرماه را روز هرمز خوانند، درین سواری کوسج است، و این عادت است که جاری شده است از مردی کوسج که ریشخند مردم آن عصر بوده و بفارس بوده، سوار میشده درین روز بر خری، و جامهای کهنه می پوشیده، و طعامهای گرم می خورده، و بدن خود را بدوهای گرم طلا می کرده، و ظاهر می کرده است - بر مردم - که او را حرارتی سخت هست، و بادبیزی بردست گرفته و بر خود باد میوزیده و می گفته که آه گرم است، و مردم بر او می خندیده اند، و آب بر او می افشاندند، و برف بر او می انداخته اند، و پوست بر او می انداخته اند. پس باین حیل از خلق منفعت کلی حاصل می کرده و همچین او می رفته و از عقب او این چیزها می انداخته اند،

۱ - التفهیم لاوائل الصنعة التنجیم - بکوشش استاد جلال همایی (چاپ

۱۸-۱۳۱۶ - چاپخانه مجلس) ص ۲۵۶-۲۵۷

۲ - نسخه های چاپی این کتاب مفلوطنند، و بایکدیگر اختلافات فاحش دارند. بهر حال ما دو نسخه چاپ طهران و لکنهو را در دست داشتیم. آنچه در متن می آید از نسخه لکنهو است و معادل آن در نسخه چاپ طهران چنین است: «... درین روز کرسج (= کوسج) بر نشستی، و او مضمکر (= مضمر) بودی، و طعامهای گرم خوردی، و خود را بدوهای گرم طلا کرده، و مروحه در دست داشتی و باد میزدی، و از گرماشکایت کردی، و مردم او را بیرف ترحم کردند، و باوی قدح بزرگ مرکی بودی، و در آنجا ملین و بیره آغشته بودی، جامه او را بدن ملطخ (= ملطوخ) کردی...» (چاپ طهران - ۱۲۸۳ قمری) ص ۴۸

ودر عقب او اینها بوده تا آنکه [می] زده است پادشاه ضربی سنگینی از این بر فها و محملها و باو نرسیده. و با آن کوسج پاره گل سرخ بوده و با آن میزده بر جامه های مردم و سرخ میکرده جامه های کسانیکه او را چیزی نمی - داده اند ...»^۳

بهر حال از شرحهای نیمه دقیقی که در مورد این جشن بر نشستن کوسه داده اند، میتوان شکل دسته ای را که در این روز بدنبال این کوسه بر اهی - افتاده است تصور کرد، همچنین میتوان گمان برد که این همان دسته ایست که بعد ها بصورت دسته « میر نوروزی » یا « پادشاه نوروزی » درآمد، و شرحش بجای خود خواهد آمد.

- نکته دیگر مربوط به رسمی است که در روز پانزدهم دی معمول میداشتند، و آن ساختن پیکره ای بود، و سپس - چون سلطانی - گرامی داشتن آن، و قربانی کردنش: « و درین روز صورتی سازند از عجین [= خمیر] یا از گل و در رهگذار بنهند و او را خدمت کنند، چنانکه ملوک را، آنکه با آتش بسوزند»^۴.

ابوریحان هم به این بازی اشاره کرده و گفته که رسمی از میان رفته است، آنجا که می نویسد: « و روز پانزدهم روز دی بمهر است، نا امید شده به دیبگان^۵، و کسی میساخته اند از خمیر یا گل، به گونه انسانی، و در رهگذار ها می نهادند. و این کار بزمانه شاهان نمیشده است، و بروز کار ما بسبب

۳ - عجایب المخلوقات - (چاپ لکهنو - ۱۹۱۲ میلادی) ص ۱۲۸ و ۱۲۹
۴ - همان کتاب (چاپ تهران) ص ۴۹. در همین کتاب چاپ لکهنو چنین آمده است: « در این روز شخصی از خمیر یا گل می ساخته بودند بر هیأت آدمی، نهاده اند آن شخص را در مدخل دروازه های دیوان خانه، و بدان مردمان است که خدمت (چون) خدمه ملوک میکرده، پس می سوخته اند آن شخص را » ص ۱۳۰

۵ - شاید: دیوگان. و بظن قوی دیو، اشاره به همین پیکره بوده است که میسوخته اند. بمبازتی دیگر در این ناپیش دیوی میساخته اند، بحال تمسخر او را تکریم میکرده و بزرگ می داشته اند سپس آتشش می زدند. دی بمهر هم گاهی بصورت دیبهر (دیب همان دیو) نوشته شده است.

۶ - کدام شاهان؟ - شاید مقصود ساسانیان است.

نزدیکیش به شرك و گمراهی ترك شده است^۷.

و شاید این همانست که « دیون کریسوستوم » در « نطقها » آورده است : « برای خنده بجای پادشاه يك سلطان ساختگی می نشانند و سپس او را قربانی میکردند...^۸ ».

بهر جهت از این شرحها هم میتوان تا حدی حرکات مسخره آمیزی را که بدور این پیکرها (یا دیوها) اجرا میشده بعدس دریافت.

- دیگر رسمی است از روز دهم آبان. و آن بازی سوزانیدن جانوران و شادی در اطراف حلقه آتش بوده است.

می بینیم که وحشیگری پنهان در آن، از توحش انسان پیش شیراندازان رومی کمتر نبوده است، ابوریحان گوید : « و اندر شبش که میان روز دهم است ، و میان روز یازدهم آتSHA زنند بگوز و بادام ، و گرد بر گرد آن شراب خورند و لپو و شادی کنند ، و نیز گروهی از آن بگذرند تا بسوزانیدن جانوران ...^۹ ». و جای دیگر آورده است : « و در شبش آتش می افروزند ، و شعله ورش میگردانند ، و وحوش را در آن میفرستند ، و در شعله آن مرغها را می برانند ، و در اطراف آن می آشامند ، و شادی می کنند...^{۱۰} ».

از توضیح صاحب عجایب المخلوقات برمیآید که در این بازی وحشتناک شبانه ، به بدن جانوران دونده و پرنده دسته ای گیاه می بسته اند ، و آن را آتش میزدند ، حیوان وحشت زده پهرسو میدویده یا میپریده ، و تماشاگران می -

۷ - البته توجه داریم که در زمان تألیف این کتاب (یعنی قرون اولیه اسلامی) بدستور مذهب - یا مذهبیان - صورت سازی و پیکرتراشی ، که ممکن بود - روزی منجر به بت پرستی دوباره شود ، منع شده بود.

شاهد آمده در متن مربوط است به کتاب : « الاثار الباقیه عن القرون الغالبه - (چاپ دکتر ادوارد زاخاتو - لایپزیک - ۱۹۲۳) ص ۲۲۶

۸ - Dion Chrysostome: Orationes (édit de budé) p:4,66
نقل شده از: بنیاد نمایش در ایران - دکتر جنتی عطایی (چاپ ابن سینا - ۱۳۳۳) ص ۱۹

۹ - التفهیم - ص ۳۵۷

۱۰ - اثار الباقیه - ص ۲۲۶ ، در این نوشته ابوریحان رسم مورد بحث را - برخلاف دیگران و گفته دیگر خودش در التفهیم - متعلق به شب شانزدهم مهر دانسته است .

ایستاده و شعله‌های دونده و پرنده آتش را تماشا میکرده‌اند : « و شب مردم آتشها فروزند ، و طعامها سازند ، و ملوک و حوش و طیور را بگیرند ، و نام‌های (۴) گیاه در پای او بندند ، و آتش در آن زنند ، و ایشانرا رها کنند ، تا در هوا و صحرا روند بشب . و شعله‌های آتش می‌کشند » .

برخی نوشته‌اند که در عهد ساسانیان پس از شهادت **درباره تعزیه‌مانی** مانی (۲۷۶ م) مانویان « مراسم تعزیه شهادت مانی را همه ساله باشکوه تمام برگزار میکرده‌اند » . باید توضیح داد که این سالروز ، به آن شکل تعزیه‌ای که ما می‌شناسیم - و معنی اصطلاحی این کلمه به نظرمان می‌آورد - نبوده است ، و حتی - کمی دقیق‌تر بگوئیم - اصولاً یک جشن یا عید بوده است ، آنطور که محققان درباره‌اش نوشته‌اند : « مانویان بیادگار روز شهادت نبی خود روزی را معین کردند ، موسوم به - عید « بیا - Béma » . در این جشن منبری می‌گذاشتند که حاکی از حضور استاد غایب باشد ، و چون در یونانی منبر را « بیا » گویند ، این روز چنین خوانده شده است . در قطعه‌هایی که بزبان شمالی در دست است چنین می‌نویسد : بیامید اینجا ، در این روز بیا ، تا از بسی سمساره [Samsâra = تناسخ ، لفظ سنسکریت] ها نجات یابید »^{۱۲} . ظاهراً مراسم این جشن مختصر بوده ، و مدارکی هم که درباره آن داریم مفصل نیست ، میدانیم که « این عید که بفارسی عید « گاه » یا « نیشیم » و بترکی « جایدان » نامیده میشد ، ظاهراً در آخر ماه روزه مانویان و بقوله اکوستین بیاد روز شهادت مانی و در ماه

-
- ۱۱ - چاپ طهران - ص ۴۹ . در چاپ لکنوی این کتاب آمده : « و مردم آتش می‌افروزند ، و گرم می‌دارند خود را ، تا دفع کنند مضرت زمستان را از خود . تا آنکه رسم پادشاهان عجم شد که درین شب بی‌فروزند آتش را و بفرستند و حوش و طیور که سخت وقوی باشند ، و درین شب بنور مشعلها شراب خورند و بله و ولع اشتغال نمایند » . ص ۱۳۰ و ۱۳۱
- ۱۲ - مقاله : یگانه یادگانه - دکتر عبدالحسین زرین کوب . در مجله سخن (دوره دوازدهم - از ص ۱۱۴۶ به بعد)
- ۱۳ - ایران در زمان ساسانیان . آرتور کریستن سن . ترجمه رشید یاسمی با تجدیدنظر منوچهر امیرمکری (چاپ دوم - ابن سینا - ۱۳۳۲) ص ۲۲۲

مارس رومی برپا میشد، و شب آنرا احیا کرده، در اطراف تخت مانی (صورتی از این تخت در جزو آثار تورفان پیدا شده است) که پنج پله داشت، و روی آن تصویر مانی و شاید کتب مقدسه آنها قرار داشت حلقه زده، اعتراف بگناهان یکساله مینمودند، و نیمه شب بعقیده آنها مانی نزول کرده و روی تخت می نشست و گناهان مؤمنین اعتراف کننده را می بخشید^{۱۴}.

باری، بهیچ روی بنظر نمیرسد که مراسم عید بما دارای جنبه های نمایشی بوده باشد. و اگر چنین بوده تا کنون هیچ مدرک قاطعی درباره آن بدست ما نرسیده است.

آنچه بر همه معلومست اینست که شرق و غرب باستان
درباره تأثیرات یونانی و رومی
 هم اثرات متقابلی بر زندگی و هنر یکدیگر گذاشته
 بوده اند، پس در عصر تسلط روم (وارث تمدن

یونانی) و ایران - هر یک بر نیمی از جهان آنروز - دو تمدن همسایه از یکدیگر اثراتی پذیرفتند. به اثراتی که تمدن ایرانی بر تمدن های یونان و سپس روم نهاد فعلی نداشتیم، ولی از برخی ظروف باستانی و اوایل عهد ساسانی، که بر آنها تصاویر افراد برهنه، یا با پوشش های رومی نقش است، میتوان به تأثیراتی که ایرانیان از تمدن یونان و روم پذیرفتند تاحدی پی برد.

در مورد نمایش باید گفت که جز بازی نمایشنامه اوری پید در برابر ارد، و دسته سورنا (که شاید بعدها بصورت دسته های برنشتن کوسه و میر نوروزی درآمده) اثر دیگری از این پذیرش برجای نیست، ولی باید گفت که اغلب تمدن های آسیای میانه و دور، در آن عهد نمایش های یونانی را میشناخته اند - چنانکه در بازمانده شهر «تیکرانا کرد» - Tikranakard واقع در ارمنستان يك « آمفی تاتر - Amphithatre » یا « آرنای - Arena » برای نمایش های بسبک یونانی - هم یافته شد. نیز در حفاری های کنار رود « سوچا - Suja » نزدیک شهر « کیاختا - Kyakheta » که شهری است در نزدیکی مرز شمالی جمهوری مغولستان، گلدانی بدست آمده و ظاهراً

۱۴ - تقی زاده در مانی و دین او (۱۳۳۵ - از انتشارات انجمن ایران شناسی)



نقش بانوی هنرپیشه بر ظرف
دوره ساسانی
(از کتاب : ایران)

متعلق است به قرن پنجم میلادی^{۱۵}، که نقش روی آن تصویر «موز- Muse»
های الهام دهنده و حامی هنرهای یونان است. این موزها عبارت بودند از
حامیان : تاریخ، ستاره‌شناسی، تراژدی، کمدی، موسیقی و شعر غنائی، رقص،
شعر حماسی، شعر عشقی، سرودهای خدایان، و روی این گلدان تصویر این
نه موز هست؛ «تالیا- Thalia» موز کمدی، و «ملپومن- Melpomene» موز
تراژدی هر یک ماسکی بدست دارند، و معلومی کنند در حدود ده هزار کیلومتری
یونان، مردم آسیا بازیها و ماسکهای نمایش‌های یونانی را می‌شناخته‌اند.
در باره رقصهای نمایشی و نقش‌های ظرفها
بشقابها، جامها، تنگها و ظرف‌های
دیگری - مثل اینها - از دوره‌های
پارتی و ساسانی وجود دارد که بروی
هر ظرف تصاویر مختلفی نقش است. خصوصاً بروی ظرفهای معدودی - یکجا -



چند صحنه مختلف و پیوسته، از زندگی و کارهای شخص واحدی دیده میشود. و این یکی از نکته هائست که میتواند دلیل باشد بر آنکه در ایرانیاں حس تجسم و نمایش زندگی وجود داشته است. از جمله برجسته‌ترین تنگی نقره ای و مطلا - از دوره ساسانی - که در دفتر موزه ایران باستان شماره ۲۵۰۰ ثبت است (ارتفاع ۲۶/۵ م. س. قطر بزرگترین دایره ۱۴/۵ م. س.) چهار حالت بانویی هنرپیشه در حین رقص نمایانده شده است ؛ « در يك حالت شاخه گلی در دست راست و ظرفی که تصور میشود محتوی دانه های میوه میباشد بر دست چپ گرفته است ؛ در دو طرف وی روباه و قرقاولی دیده میشود.

تصویر مورهای کمدی و تراژدی بر گلدان شهر کیاختا (از کتاب : باستانشناسی در اتحاد شوروی)

در تصویر دیگر حلقه‌ای بدست راست، و گلی در دست چپ بانو قرار دارد، با توجه باینکه در این تصویر حالت رقص بانوک با مجسم گردیده است، بخوبی میتوان پنداشت که حلقه دست راست چون قاشقکی بکار میرفته که با آن آهنگهای مقطع - برای رقص متناسب با چنین وضعی - مینواخته اند.

در تصویر دیگر شاخه بلند درختی که گل و برگ دارد بر بازوی راست، و عودسوزی در دست چپ دارد و در دو طرف وی کبک و تندروی قرار گرفته است.

در تصویر چهارم پرنده‌ای بردست راست به سمت بالا ننگ داشته، در دست چپ روباهی را اذم گرفته و آنرا حرکت میدهد، و بازم تصویر کبک و تدر و در دو جانب وی دیده میشود.

حاشیه‌هایی از برگ مو که دوروبر هر چهار تصویر فوق نموده شده است، این توهم را ایجاد مینماید که در موسم انگور چینی بزمی در تانگستان ترتیب داده روباه را که آفت انگور است گرفته، ضمن حرکات مختلف رقص تشبیه میکنند. باینکه چون بچه شیری نزدیک شانه چپ همین تصویر و حیوانی شبیه گراز نزدیک پای او دیده میشود، و پرندگان و حیوانات دیگر در هر چهار تصویر نزدیک بانوی مزبور بنظر میرسد، این اندیشه بخاطر راه می یابد که حرکات رقص بانوی هنرپیشه نوعی عملیات بند بازی توام با بازی با حیوانات و پرتاب کردن آنها در هوا و دوباره گرفتن بوده، گاهی گل و گاه بخوردان و گاه حلقه گل و گاه حیوانات در دست او وسیله شیرین کاری و هنرمندی بشمار میرفته است...» ۱۶.

هر يك از دو فرض بالا که صحیح باشد (و فرض نخستین مسلماً به واقعیت نزدیکتر می نماید) صورتی از رقص های نمایشی ایران - که البته نظایر آن هم اجرا میشده است - بدست میدهد. مطالعه در مورد نظایر این رقص نمایشی مربوط به کسانی است که در مورد رقص های ایرانی مطالعه می کنند، ولی این اشاره مختصر اینجا لازم مینماید.

۱۵ - تصویر این کلدان که در صفحات حاضر دیده میشود، از کتاب «باستان - شناسی در اتحاد شوروی» تألیف «مونکیت» که بیشتر هم از او و کتابش نام برده ایم اخذ شده است. در کتاب مونکیت این تصویر در صفحه ۳۱۹ قرار دارد.

۱۶ - مقاله: «صحنه‌هایی از رامشگران دوره ساسانی بر ظروف نقره موزه ایران باستان» از: آقای محمدتقی مصطفوی - در نقش و نگار (از انتشارات هنرهای زیبای کشور - ش ۳) - تصویر از کتاب «ایران» تألیف گیرشمن - بخش تصاویر ص ۴۵